



ترکیبی است؛ بنابراین نمی توان با قواعدی که برای توصیف ساختمان زبان اشتقاقی تدوین شده، به توصیف ساختمان زبان ترکیبی پرداخت. دستور زبان سستی معایب زیادی داشت که در این مقاله مجال پرداختن به آن ها نیست. دستور زبان های تازه تألیف دوره ی دبیرستان که بر مبنای نظریه ی علمی ساخت گرای و دستورگشتاری تألیف شده، نگاه علمی به توصیف ساختمان زبان فارسی است. چون قواعد این دستورها با نوع زبان فارسی- که همان زبان ترکیبی است- تناسب دارد. با قواعد این دستورها می توان ساختمان کلمات و جملات زبان فارسی را به صورت علمی و منطقی توصیف کرد اما با توجه به این که این دستور زبان مراحل ابتدائی خود را در تدریس می گذراند، با وجود علمی بودنش نارسایی هایی نیز دارد که این نارسایی ها هنگام تدریس آشکار می شود. نگارنده ی این مقاله با کمال احترامی که به مؤلفان محترم قائل

است، در این مقاله کوشیده است نارسایی های کتاب های زبان فارسی دوره ی دبیرستان را با ذکر مورد و دلیل یادآوری کند. شاید در تنقیح آن ها سهم کوچکی به خود اختصاص دهد تا تدریس این دستور زبان به عنوان کتاب درسی در دوره ی متوسطه و دانشگاه دوام یابد.

۱- مؤلفان محترم در صفحه ی ۴۷ زبان فارسی ۳، چاپ ۱۳۸۰، در توضیح مثال اوک، انواع حذف، «از خانه که بیرون آمدم، او را دیدم»، چنین نوشته اند: در عبارت «۱» نهاد ذکر نشده اما خواننده یا شنونده از روی شناسه ی «م» در پایان فعل پی می برد که نهاد این جمله «من» است. در این جمله حذف به قرینه ی لفظی است.

در پاورقی صفحه ی «۷۶» همان کتاب نیز چنین نوشته اند «اوک شخص و دوم شخص با قرینه ی حضوری حذف شدنی است و ضمیر جدای سوم شخص نیز اطلاعی بیش از شناسه به دست نمی دهد.»

حذف را نیز به سه نوع تقسیم کرده اند: ۱-حذف به قرینه ی لفظی ۲-حذف به قرینه ی معنوی ۳-حذف به قرینه ی حضوری. سؤال

چکیده:

مؤلف این مقاله کوشیده است برخی از کاستی های کتاب های زبان فارسی در دوره ی دبیرستان را با شواهد و مثال ها نشان دهد. مسائلی در حوزه ی فعل مرکب و تشخیص ساختمان فعل، جمله های چهار جزئی و انواع آن، جمله های استثنائی، قید، متمم اسم و... از جمله ی این مباحث است. درج این مقاله تنها انعکاس نظرات مؤلف است. برخی از نکات یاد شده و نظرات اصلاحی در چاپ ۸۳ کتاب های زبان فارسی (۳) عمومی و انسانی اصلاح شده است. درج این مقاله کوششی است در جهت تداوم بحث های علمی و به چالش کشاندن دبیران محترم در عرصه های پژوهش دستور زبان فارسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نویسنده: میرتوحید یوزباشی (متولد ۱۳۴۷- مرد) کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تبریز است. هم اکنون در مراکز پیش دانشگاهی و دانشگاه پیام نور مرد تدریس می کند.

کلید واژه ها: کتاب های زبان فارسی، صرف و نحو، توصیف زبان، حذف، فعل ساده، فعل مرکب، گسترش پذیری، جمله های استثنائی، متمم.

مدت های زیاد دستور زبان سستی در دوره ی متوسطه تدریس می شد، اما مؤلفان محترم این دستورها، چون کتاب های خود را به تأثر از قواعد صرف و نحو عربی تدوین کرده بودند، در بسیاری از موارد قادر به توصیف ساختمان کلمات و جملات زبان فارسی نبودند؛ چون زبان عربی جزو زبان های اشتقاقی و زبان فارسی جزو زبان های

ه کتاب‌های زبان فارسی دوره‌ی دبیرستان



♦ میرزا لوتف‌الله زاده

گسترش‌پذیری را یکی از معیارهای مرکب نبودن فعل دانسته‌اند اما تصریح نکرده‌اند که این گسترش‌پذیری با کدام عنصر باید باشد. آیا هر عنصری در میان دو جزء فعلی و اسمی شکاف ایجاد کند، می‌تواند مطابق اعتقاد مؤلفان محترم دلیلی برای ساده بودن فعل باشد؟ به عنوان مثال جمله‌ی «او کتاب گلستان را مطالعه کرد» را اگر بخواهیم در زمان «آینده» بنویسیم، بین جزء اسمی و فعلی در فعل مرکب «مطالعه کرد» فعل کمکی «خواهد» فاصله می‌اندازد. آیا عنصر درون فعلی [خواهد] می‌تواند از نوع عناصر گسترش‌دهنده باشد یا نه؟

مثال دیگر از حافظ:

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند

جوانان سعادت‌مند پند پیر دانا را

فعل «دوست تر دارند» مرکب است اما عنصر زبانی «تر» بین جزء فعلی و اسمی فاصله انداخته است. ده‌ها مثال دیگر می‌توان آورد که در آن‌ها فعل مرکب گسترش‌پذیر است. ممکن است بعضی از فعل‌های مرکب مانند: «یاد گرفت» گسترش‌پذیر نباشد اما نمی‌تواند حکم کلی در مورد تمامی فعل‌های مرکب باشد؛ پس با توضیحات یادشده معلوم می‌شود که معیار گسترش‌پذیری نمی‌تواند معیاری دقیق و علمی برای تشخیص فعل مرکب از ساده باشد؛ چون هم در متون ادبی و هم در نثر معیار امروزی فعل‌های مرکب بسیاری را می‌توان مثال زد که در آن‌ها بین جزء فعلی و اسمی عنصری فاصله انداخته است؛ پس نمی‌توانیم «حرف زد» را با این دلیل - که گسترش‌پذیر است - فعل مرکب ندانیم.

مؤلفان محترم چون کتاب‌های زبان فارسی را بر مبنای نظریه‌ی

نگارنده این است: با توجه به توضیحات مؤلفان محترم، حذف نهاد ضمیر اول شخص و دوم شخص به قرینه‌ی حضوری است یا لفظی؟ به اعتقاد نگارنده حذف دو نوع است: لفظی و معنوی. مثال‌هایی را که در کتاب‌های زبان فارسی برای حذف به قرینه‌ی حضوری آورده‌اند، بعضی حذف به قرینه‌ی لفظی و بعضی حذف به قرینه‌ی معنوی است. در صفحه‌ی ۴۸ زبان فارسی «۳» چاپ ۱۳۸۰، عبارت «[به شما] گفته بودم کتاب را همراه بیاورید» را برای قرینه‌ی حضوری مثال آورده‌اند و معتقدند که [به شما] به قرینه‌ی حضوری از جمله‌ی هسته حذف شده است. سؤال نگارنده این است که آیا نمی‌توانیم بگوییم خواننده یا شنونده از شناسه‌ی «ید»، در پایان فعل پی می‌برد که [به شما] حذف شده است؟ اگر جواب «آری» است، پس این همان توضیحی است که مؤلفان محترم در صفحه‌ی ۴۷ همان کتاب برای قرینه‌ی لفظی نوشته‌اند و مطابق توضیح خودشان باید حذف به قرینه‌ی لفظی باشد نه حضوری. هم چنین در صفحه‌ی ۴۸ همان کتاب جمله‌ی «[هوا] سرد است» را برای قرینه‌ی حضوری مثال آورده‌اند. و معتقدند که [هوا] به قرینه‌ی حضوری حذف شده است.

آیا نمی‌توانیم بگوییم خواننده یا شنونده از مفهوم جمله پی می‌برد که [هوا] از این جمله حذف شده است؟ اگر جواب «آری» است، پس این همان توضیحی است که مؤلفان محترم در صفحه‌ی ۴۷ همان کتاب برای قرینه‌ی معنوی نوشته‌اند و مطابق توضیح خودشان باید حذف به قرینه‌ی معنوی باشد نه حضوری. با توجه به توضیحات معلوم می‌شود که «حذف به قرینه‌ی حضوری» زائد به نظر می‌رسد و جز مغشوش کردن ذهن دانش‌آموزان و ایجاد اختلال در یادگیری فایده‌ی دیگر ندارد. ۲- مؤلفان محترم در صفحه‌ی ۶۴ زبان فارسی «۳»، چاپ ۱۳۸۰، برای تشخیص فعل ساده از مرکب معیارهای زیر را شمرده‌اند:

۱- گسترش‌پذیری ۲- نقش‌پذیری جزء همراه فعل؛ به این معنا که اگر جزء همراه فعل با پذیرفتن عناصری دیگر، گسترش‌پذیر باشد یا نقش نحوی بپذیرد، فعل مرکب نخواهد بود؛ مثلاً «حرف زد» به این دلیل فعل مرکب نیست که می‌توان گفت «حرف جالبی زد» یا «حرفی زد»؛ بنابراین «حرف» در این مثال مفعول است و نمی‌توان آن را جزئی از فعل مرکب شمرد. ۳- مسأله‌ی مهم دیگر این است که باید فعل مرکب را در جمله‌ای که در آن به کار رفته است، در نظر گرفت؛ زیرا ممکن است کاربرد آن در جمله‌ی دیگر متفاوت باشد. مؤلفان محترم

علمی ساخت گرای نوشته‌اند، در تمامی موارد می‌خواهند براساس همان نظریه ساختمان کلمات و جملات فارسی را توصیف کنند. اما به نوع زبان فارسی یعنی ترکیبی بودن آن توجه نمی‌کنند و می‌خواهند مقولات زبان‌های بیگانه را مثل دستورنویسان سنتی به زبان فارسی تحمیل کنند و این باعث گم‌راهی آن‌ها در بسیاری از موارد مخصوصاً در توصیف ساختمان فعل می‌شود.

برای ردّ معیار گسترش‌پذیری در تشخیص فعل مرکب از نظریه‌ی دکتر محمدرضا باطنی در کتاب «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی» کمک می‌گیریم:

«یکی از خصوصیات زبان فارسی داشتن فعل‌های متعدّد ترکیبی است که معمولاً از یک اسم یا صفت یا عنصر دیگری به اضافه‌ی فعل ساخته می‌شوند. زبان فارسی از این وسیله فراوان استفاده می‌کند به طوری که برای ساختن فعل‌های تازه به ندرت از صرف مستقیم کلمه استفاده می‌کند، بلکه عموماً وسیله‌ی ترکیب را به کار می‌برد؛ مثلاً گفته می‌شود «سرخ شدن» نه «سرخیدن»، «باز کردن» نه «بازیدن»، «کتک زدن» نه «کتکیدن» و غیره. اکثر فعل‌هایی که در زبان فارسی عادی به کار برده می‌شود از نوع ترکیبی است....»

افعال ترکیبی فارسی از نظر معنی یک واحد هستند ولی از نظر ساختمان دستوری دو جزء هستند و دارای دو نوع رفتار متفاوت؛ مثلاً «فریفتن» از نظر معنی معادل است با «فریب دادن» ولی «فریب دادن» از نظر دستوری قابل تجزیه به دو جزء است. جزء اول آن «فریب» می‌تواند مرکز یک گروه اسمی قرار گیرد و مانند یک گروه اسمی گسترش یابد. بدین ترتیب می‌توان گفت «او را فریب سختی داد» که در این جا «فریب» مرکز یک گروه اسمی قرار گرفته و وابسته‌ای در پی آن افزوده شده است. چون جزء اول این افعال ترکیبی به صورت گروه اسمی قابل بسط هستند؛ بنابراین از نظر طبقه‌بندی دستوری، جزء اول و دوم متعلق به یک طبقه نمی‌باشند. به همین دلیل در این توصیف ساختمانی، افعال ترکیبی به دو جزء تجزیه می‌شوند: قسمت غیر فعلی که متمم نامیده می‌شود و قسمت فعلی که اسناد خوانده می‌شود؛ مثال:

تو	اورا	فریب	دادی	مس ←	مستدّالیه
نهاد	م	م	ا	م ←	متمّم
[مس]				م ←	متمّم
				ا ←	اسناد

این استدلال درباره‌ی کلیه‌ی فعل‌های ترکیبی فارسی صادق است... برای نمونه می‌توان فعل‌های ترکیبی زیر را چنین بسط داد:

اختصاص دادن: این دو روز را اختصاص به این کار داده‌ام
احتیاج داشتن: فعلاً احتیاج مبرمی ندارم
...

مؤلفان محترم به دلیل این که جزء اسمی هم‌راه فعل گسترش‌پذیر است، آن را از جزء فعلی در افعال ترکیبی جدا می‌پندارند و فقط به ساختمان دستوری و شکل عینی اجزای افعال ترکیبی توجه می‌کنند؛ چون در افعال ترکیبی - که جزء اول آن‌ها از طبقه‌ی دستوری اسم است - می‌تواند هسته‌ی یک گروه اسمی قرار گیرد و گسترش یابد. دلیل گم‌راهی مؤلفان محترم در این بحث تقلید از عقیده‌ی زبان‌شناسان مکتب ساخت گرای است. ساخت گرایان کوشیدند در توصیف دستوری زبان و نیز در توصیف ساختمان دستوری واژگان از توسّل جستن به معنا خودداری کنند و در واقع دستوری عرضه کنند که صرفاً جنبه‌ی صوری داشته باشد. «چون زبان‌ها دارای ساختمان‌های مختلف هستند، بنابراین ساختمان دستوری زبان را باید از درون زبان استنباط کرد و میانی دستوری آن را با مطالعه‌ی خود زبان به عنوان یک پدیده‌ی مستقل استخراج نمود. تحمیل کردن مقولات زبانی بر زبان دیگر باعث گم‌راهی می‌گردد.»^۲

ایراد دیگری که بر دستور زبان‌های تازه تألیف دوره‌ی دبیرستان وارد است، مخلوط کردن صورت و معنی است. گاهی اوقات صورت را معتبر دانسته‌اند گاهی اوقات معنی را. به عنوان مثال در توصیف ساختمان «حرف زد» صورت عینی فعل را معتبر می‌دانند اما در توصیف ساختمان عبارت‌های کنایی - چون نمی‌توانند مطابق نظریه‌ی ساخت گرایان، صورت عینی را معتبر بدانند - به معنی توسل می‌کنند و می‌گویند در این گونه فعل‌ها - چون تمامی اجزاء روی هم یک مفهوم واحدی را می‌رسانند - فعل مرکب هستند.

به اعتقاد نگارنده در تشخیص فعل مرکب از ساده به موارد زیر باید توجه کرد:

۱- معیار گسترش‌پذیری را از معیارهای تشخیص مرکب از ساده حذف کنیم. چنان‌که گفته شد، بسیاری از فعل‌های مرکب گسترش‌پذیر هستند.

۲- به معنای جزء فعلی توجه کنیم، آیا جزء فعلی معنای اصلی خود را حفظ کرده یا نه؟ اگر معنای خود را حفظ کند، فعل ساده است و گرنه «هم‌کرد» است و با جزء اسمی قبل از خود یک مفهوم واحد را می‌رساند و فعل مرکب است. به عنوان مثال فعل «داشت» در جمله‌ی «علی دوستان زیادی داشت»، چون معنای اصلی خود را حفظ کرده، فعل ساده است. اما در جمله‌ی «علی پدرش را دوست داشت» چون «داشت» معنای اصلی خود را - که همان مالکیت است - حفظ نکرده، هم‌کرد است و جزء فعلی «فعل مرکب» محسوب می‌شود.

۳- مؤلفان محترم در صفحه‌ی «۲۱» زبان فارسی «۲۲»، چاپ ۱۳۸۰ و زبان فارسی «۳»، چاپ ۱۳۸۰ در توضیح انواع جمله‌های چهارجزی «جمله‌ی چهارجزی دو مفعولی» را نیز به عنوان جمله‌ی مستقل معرفی کرده‌اند. در پاورقی صفحه‌ی ۸۰، زبان فارسی «۳»، چاپ ۱۳۸۰ در توضیح «جمله‌ی چهارجزی دو مفعولی» چنین

نوشته‌اند:

«گاهی اوقات جمله‌های چهارجزئی به شکل زیر دیده می‌شوند:

۱- جمله‌های دو مفعولی: نهاد + مفعول اول + مفعول دوم + فعل.

مثال ← مادر کودک را غذا داد.»

برای این که نظر خود را به اثبات رسانند، این نوع جمله را با جمله‌ی

چهارجزئی «با مفعول و مسند» مقایسه کرده‌اند و چنین نوشته‌اند:

«تفاوت این نوع جمله با جمله‌ی چهارجزئی با مفعول و مسند این

است که در جمله‌ی «چهارجزئی با مفعول و مسند»، مفعول و مسند

هر دو یک چیزند اما در جملات دو مفعولی، مفعول اول و دوم «یکی»

نیستند.

دو جمله‌ی زیر را با هم می‌سنجیم:

- جمله‌ی چهارجزئی با مفعول و مسند: همه او را علی نامیدند.

او = علی

- جمله‌ی چهارجزئی دو مفعولی: مادر کودک را غذا داد. کودک

غذا

به توضیحات مؤلفان محترم چند ایراد وارد است:

۱- مؤلفان محترم در توضیح جمله‌ی چهارجزئی با مفعول مسند

نوشته‌اند در جملات چهارجزئی با مفعول و مسند مفعول و مسند هر دو

یک چیزند و مثال «همه او را علی نامیدند» را سند برای اثبات نظر خود

آورده‌اند که در آن جمله مفعول «او» و مسند «علی» هر دو یک چیزند.

حالا چند مثال از جملات چهارجزئی با مفعول و مسند می‌آوریم که در

آن جملات مفعول و مسند هر دو یک چیز نیستند:

الف) همه او را عاقل می‌پنداشتند ← او «ضمیر»، «عاقل» صفت.

هر دو یک چیز نیستند.

ب) باران هوا را سرد گردانید ← «هوا» اسم «سرد» صفت. هر دو

یک چیز نیستند.

پس، از مثال‌های یادشده در بالا معلوم می‌شود که در جملات

چهارجزئی با مفعول و مسند همیشه «مفعول» و «مسند» هر دو یک چیز

نیستند.

۲- مؤلفان محترم برای اثبات نظر خود جملات چهارجزئی

دو مفعولی را با جملات چهارجزئی با مفعول و مسند مقایسه کرده‌اند.

جملات چهارجزئی دو مفعولی اصلاً قابل اشتباه با جملات چهارجزئی

با مفعول و مسند نیستند. کاش جملات دو مفعولی را با جملات

چهارجزئی با مفعول و متمم مقایسه می‌کردند تا خودشان به زائد بودن

«جمله‌ی چهارجزئی دو مفعولی در کنار جمله‌ی چهارجزئی با مفعول و

متمم پی‌می‌بردند. جمله‌ی چهارجزئی با مفعول و متمم «مادر به کودک

غذا داد» را با جمله‌ی چهارجزئی دو مفعولی مثال کتاب «مادر کودک را

غذا داد» مقایسه کنیم. می‌توانیم به زائد بودن بحث جمله‌ی چهارجزئی

دو مفعولی در توضیح انواع جمله‌ی چهارجزئی پی‌بیریم.

چنان‌که قبلاً گفته شد باعث گمراهی مؤلفان محترم در طرح جمله‌ی

چهارجزئی دو مفعولی در کنار جمله‌ی چهارجزئی با مفعول و متمم

تقلید از نظریه‌ی ساخت‌گرایی، بی‌توجهی به نوع زبان و تحمیل نظریه‌ی

ساخت‌گرایان به زبان فارسی است. مؤلفان محترم فقط به شکل عینی

و خارجی جمله توجه کرده‌اند و از این نکته غافل مانده‌اند که این «را»

در جملات چهارجزئی دو مفعولی به تصور خودشان، همان «رای»

است که در متون قدیم به جای «حرف اضافه‌ی «در»، «به» و «برای»

به کار می‌رفت و در نثر معیار امروزی به صورت حرف اضافه به کار

می‌رود.

مؤلفان محترم در صفحه‌ی «۲» زبان فارسی «۳» چاپ ۱۳۸۰ در

توصیف شیوه‌ی تدوین دستورشان چنین نوشته‌اند: «در تدوین دستور

زبان فارسی نکات زیر مورد نظر بوده است: ۱- کتاب حاضر، توصیف

فارسی نوشتاری امروز در کتاب‌های درسی است؛ نه فارسی گفتاری،

نه عامیانه، نه شعر و نه فارسی روزگار گذشته»

سؤال نگارنده این است کدام نویسنده‌ی معاصر به جز خود مؤلفان،

در فارسی نوشتاری امروز به جای جمله‌ی «مادر به کودک غذا داد»

جمله‌ی «مادر کودک را غذا داد» را به کار می‌برد تا مؤلفان محترم

بر اساس شکل عینی و خارجی جمله آن را جمله‌ی دو مفعولی نام‌گذاری

کنند؟ گذشته از این توضیحات، مؤلفان محترم فعل‌هایی را که در

جملات چهارجزئی دو مفعولی آورده‌اند، همان فعل‌هایی است که در

بحث فعل در پاورقی صفحه‌ی ۷۹ همان کتاب (زبان فارسی ۳) به عنوان

فعل‌های گذرا به مفعول و متمم معرفی کرده‌اند.

به اعتقاد نگارنده با توجه به توضیحات یادشده طرح جمله

چهارجزئی دو مفعولی به عنوان جمله‌ی مستقل در کنار جمله‌ی

چهارجزئی با مفعول و متمم زائد به نظر می‌رسد.

۴- مؤلفان محترم در زبان فارسی (۲)، چاپ ۱۳۸۰ و زبان فارسی

(۳) چاپ ۱۳۸۰ در توضیح انواع جمله‌ی چهارجزئی جمله‌ی جدیدی

با عنوان «جمله‌ی چهارجزئی با متمم و مسند» طرح کرده‌اند و در هر دو

کتاب مثالشان یکی است. در زبان فارسی (۲) جمله‌ی «همه به او دکتر

می‌گفتند» و در زبان فارسی (۳) جمله‌ی «اهل محل به او پهلوان

می‌گفتند» را برای این نوع جمله مثال آورده‌اند. سؤال نگارنده این است

آیا یک مثال در یک زبان می‌تواند دلیلی برای طرح عنوان مستقلی برای

آن باشد؟ اگر مثال‌های دیگری غیر از فعل «گفتند» برای جمله‌ی

«چهارجزئی با متمم و مسند» دارند، در کتاب‌های درسی بیاورند تا

هم کاران محترم بهتر بتوانند این نوع جمله را برای دانش‌آموزان و

دانش‌جویان توضیح دهند. آیا نمی‌توانیم با تبدیل حرف اضافه به «را»

این نوع جمله را نیز تبدیل به جمله‌ی «چهارجزئی با مفعول و مسند»

کنیم تا از طرح عنوان مستقلی جدید تنها برای یک جمله در زبان فارسی

بپرهیزیم؟! یعنی به جای جمله‌ی «همه به او دکتر می‌گفتند»، جمله‌ی

«همه او را دکتر می‌گفتند» و به جای جمله‌ی «اهل محل به او پهلوان

می‌گفتند»، جمله‌ی «اهل محل او را پهلوان می‌گفتند»، به کار بریم؟

۵- مؤلفان محترم در صفحه ۸۱ زبان فارسی (۳)، چاپ ۱۳۸۰، جمله‌هایی را با عنوان «جمله‌های استثنايي» نوشته‌اند و به دو نوع تقسیم کرده‌اند: الف) جمله‌های دو جزئی بی فعل ب) جمله‌های سه جزئی بی فعل

در توضیح جمله‌های دو جزئی بی فعل نوشته‌اند: «چنین جمله‌هایی تنها از دو گروه اسمی ساخته می‌شوند و گزاره‌ی آن‌ها بدون فعل می‌آید. این گونه جمله‌ها به دلیل این که بدون فعل به کار می‌روند و حتی افزودن فعل به بعضی از آن‌ها غیر عادی است، دو جزئی به حساب می‌آیند.» هم چنین در ذیل تذکر در صفحه ۸۲ همان کتاب چنین نوشته‌اند: «۱- گاه اگر در ساختمان چنین جمله‌هایی فعل به کار رود، به جمله‌های سه جزئی با مسند تبدیل می‌شوند:

۲- تفاوت این جمله‌ها با جمله‌های معمولی از قبیل «علی کتاب را آورد»، «ما او را می‌شناسیم» این است که فعل جمله‌های معمولی را نمی‌توان بدون قرینه حذف کرد.»

مؤلفان محترم در نام‌گذاری این جملات فقط به شکل خارجی و عینی جمله توجه کرده‌اند و با توجه به این که جایگاه اسناد در این نوع جملات خالی است، آن‌ها را جملات دو جزئی بدون فعل نامیده‌اند. «چامسکی این طور استدلال می‌کند که اگر قرار باشد دستور زبان بتواند به خوبی از عهده‌ی توصیف واقعیات زبانی برآید و بتواند روابط بین جمله‌های زبان را توجیه کند، این کافی نخواهد بود که فقط به نشانه‌ها و روابط آشکار و عینی بپردازد بلکه باید به کشف روابط نهفته‌ای که در زیربنای جمله‌های عینی وجود دارد، توجه کند. از این رو او برای هر جمله‌ای دو نوع ساخت قائل می‌شود: یکی ژرف ساخت که در واقع تعیین‌کننده‌ی روابط معنایی و منطقی اجزای جمله است و دیگری روساخت که شکل خارجی و عینی جمله را نشان می‌دهد و الزاماً منطبق با ژرف ساخت جمله نمی‌باشد. از سوی دیگر معتقد است که ژرف ساخت جمله از راه تعداد محدودی قاعده که آن‌ها را قواعد گشتاری می‌نامند به روساخت تبدیل می‌شود. قواعد گشتاری از راه حذف، تعویض، افزایش یا جابه‌جایی روابط ژرف ساختی را به روابط روساختی تبدیل می‌نمایند.»^۲

از توضیحات مؤلفان محترم چنین برمی‌آید که به قول خودشان فعل جملات دو جزئی بدون فعل به قرینه از این جملات حذف شده است و چون جایگاه اسناد در این جملات خالی است، براساس روساخت جمله دو جزئی محسوب کرده‌اند. اگر مؤلفان محترم این جملات را براساس روساخت جمله «جمله‌های بی فعل» نام‌گذاری می‌کنند جمله‌ی «سه جزئی با مسند بی فعل» بنامند که فعلشان به قرینه‌ی معنوی حذف شده است، چون براساس این نام‌گذاری این جملات هم براساس روساخت و هم براساس ژرف ساخت به صورت علمی و منطقی قابل توصیف است. ایراد دیگری که به توضیحات مؤلفان محترم در ذیل تذکر در شماره ۲ وارد است این که مؤلفان محترم این جملات را با

جملات سه جزئی با مفعول مقایسه کرده‌اند و نوشته‌اند فعل جملات سه جزئی با مفعول بدون قرینه قابل حذف نیست. در صورتی که بهتر بود این جملات را با جملات سه جزئی با مسند مقایسه می‌کردند. گذشته از این، فعل این جملات بدون قرینه حذف نشده، بلکه به قرینه‌ی معنوی حذف شده است.

۶- مؤلفان محترم در صفحه ۱۲۱، زبان فارسی (۳)، چاپ ۱۳۸۰، در توضیح وابسته‌های وابسته چنین نوشته‌اند «دیدیم که گروه اسمی از هسته و وابسته تشکیل می‌شود. بعضی از وابسته‌ها نیز در صورت لزوم می‌تواند وابسته‌ای داشته باشد. وابسته‌های وابسته عبارتند از: ممیز، صفت صفت، مضاف‌الیه مضاف‌الیه، قید صفت.» چند ایراد به توضیحات مؤلفان محترم وارد است:

۱- اصطلاح وابسته‌ی وابسته اصطلاح علمی دقیقی به نظر نمی‌رسد؛ چون اگر به اصطلاح «وابسته‌ی وابسته» معتقد باشند، باید برای توصیف ساختمان گروه‌های اسمی اصطلاحات دیگری نیز از قبیل «وابسته‌ی وابسته‌ی وابسته» هم چنین «وابسته‌ی وابسته‌ی وابسته‌ی وابسته‌ی وابسته» نیز وضع کنند. از خود کتاب‌های زبان فارسی مثالی می‌آوریم که در آن گروه اسمی مؤلفان محترم با کشیدن پیکانی از «وابسته‌ی وابسته‌ی وابسته» به «وابسته‌ی وابسته» از ذکر نام دقیق آن چشم پوشیده‌اند. مثال: دیوار باغ کدخداهای در مثال یاد شده «کدخدا»، «وابسته‌ی وابسته‌ی وابسته» است. پیشنهاد نگارنده این است که اصطلاح «وابسته‌ی وابسته» برای پرهیز از وضع اصطلاحات طولانی و برای پرهیز از مغشوش کردن ذهن دانش‌آموزان، از بحث وابسته‌های اسم حذف شود به جای آن فقط اصطلاح «وابسته» را به کار ببریم. به عنوان مثال در توصیف ساختمان گروه اسمی زیر بهتر است بگوییم: «در داستان‌های حماسی ایران، چهره‌ی انقلابی کاوه‌ی آهنگر بی نظیر است.»^۳

گروه متممی ← داستان‌های حماسی ایران ← حماسی (وابسته‌ی ۱) - ایران (وابسته‌ی ۲) برای هسته‌ی گروه اسمی (داستان‌ها) است. گروه نهادی ← چهره‌ی انقلابی کاوه‌ی آهنگر ← انقلابی (وابسته‌ی ۱) - کاوه (وابسته‌ی ۲) برای هسته‌ی گروه اسمی (چهره) است. آهنگر (وابسته‌ی «کاوه» است.)

مثال ۲: «قرات شاید از نجوای نخل‌های لب آب، داستان‌ها می‌شنید.»^۴

گروه متممی ← نجوای نخل‌های لب آب ← «نخل‌ها» وابسته‌ی «نجوا»، لب «وابسته‌ی نخل‌ها»، آب «وابسته‌ی لب» است. چنان که در این گروه اسمی مشاهده می‌شود، «آب» وابسته‌ی وابسته‌ی وابسته است. چنین اصطلاحی در کتاب‌های زبان فارسی نیامده است و با اصطلاحات مطرح شده در کتاب‌های زبان فارسی نمی‌توان تمام گروه‌های اسمی را توصیف کرد.

۲- اصطلاح «وابسته‌ی وابسته» اگر چه اصطلاح دقیقی نیست به

فرض اعتقاد به این اصطلاح انواع آن به شکل کامل ذکر نشده است. مؤلفان محترم «مسیز، صفت صفت، مضاف الیه مضاف الیه و قید صفت» را به عنوان انواع وابسته‌ی وابسته آورده‌اند. در صورتی که می‌توان عناوین دیگری به این تعداد افزود:

۱- صفت مضاف الیه: مثال ۱ ← «در داستان حماسی ایران،

چهره‌ی انقلابی کاوه‌ی آهنگر بی نظیر است.»^۶
وابسته‌ی (۱) (صفت) وابسته‌ی (۲) (صفت مضاف الیه) وابسته‌ی وابسته (صفت مضاف الیه)

مثال ۲ ← شصت سال آفت این دریا دید (پروین اعتصامی)

وابسته‌ی وابسته (صفت مضاف الیه) وابسته‌ی (صفت مضاف الیه)

گاهی اوقات وابسته است اگر متمم متمم برای متمم فعل باشد؛ مثال ← «از بحث یا شیمی لذت می‌بریم»
متمم فعل متمم متمم

گاهی اوقات وابسته‌ی وابسته است اگر متمم متمم برای متمم اسم باشد.
 مثال ← افتخار به دوستی با دانایان افتخار واقعی است.
متمم اسم متمم متمم (وابسته) متمم فعل متمم متمم (وابسته‌ی وابسته)

۳- چون مؤلفان محترم علائم جمع و «ی» نکره را از وابسته‌های پسین شمرده‌اند، پس گاهی اوقات در ساختمان گروه اسمی «ی» نکره و علائم جمع اگر به وابسته متصل شوند، «وابسته‌ی وابسته» واقع می‌شوند؛

مثال (۱) ← کتاب دانش‌آموزان

وابسته‌ی وابسته

مثال (۲) ← مردی بر شاخه‌ی درختی ایستاده بود.

«وابسته‌ی وابسته»

۴- قید قید: مؤلفان محترم «قید صفت» را از وابسته‌های وابسته شمرده‌اند. اگر مؤلفان محترم به «قید» به عنوان وابسته اعتقاد دارند و قید صفت را از وابسته‌های وابسته می‌شمارند، چرا «قید قید» را به عنوان «وابسته‌ی وابسته» معرفی نکرده‌اند؟

مثال ← علی تند می‌دود ← علی بسیار تند می‌دود

قید (وابسته فعل) قید قید (وابسته‌ی وابسته)

۷- مؤلفان محترم در صفحه‌ی ۱۱۰ زبان فارسی (۳)، چاپ ۱۳۸۰

پس از توضیح وابسته‌های پیشین و وابسته‌های پسین در صفحات ۱۰۸-۱۰۹ «معطوف»، «بدل» و «تکرار» را به تبعیت از قواعد نحو عربی، به عنوان نقش تبعی معرفی کرده‌اند و در تعریف آن چنین نوشته‌اند «مراد از نقش تبعی آن است که تابع گروه اسمی قبل از خود باشد» به نظر می‌رسد مؤلفان محترم در این مورد کاملاً تحت نفوذ و تأثیر قواعد نحو

عربی قرار گرفته‌اند. یکی از معایب دستور سنتی توصیف ساختمان زبان فارسی بر اساس قواعد صرف و نحو عربی بود. حالا اگر همین عیب را در دستور زبان‌های تازه تألیف تکرار کنند، هنری برای این دستورها باقی نمی‌ماند. در زبان عربی «صفت، معطوف، بدل و تأکید لفظی (تکرار)» را از نقش‌های توابع می‌شمارند؛ چون در قواعد نحو عربی نقشی با اصطلاح وابسته تعریف نشده، توابع یا اصطلاح تابع را در نحو عربی به جای اصطلاح وابسته در زبان فارسی به کار می‌برند. چون در زبان فارسی اصطلاح وابسته به کار می‌رود، بهتر است معطوف، بدل و تکرار را نیز با اصطلاح وابسته توصیف کنیم و از وابسته‌های پسین اسم حساب کنیم تا این که هم از اضافه کردن نقش و اصطلاحات جدید به دستور زبان خودداری کنیم و هم دستور زبان‌های تازه تألیف را از عیب «تحمیل مقولات زبان‌های بیگانه به زبان فارسی» پاک سازیم.

۸- مؤلفان محترم در صفحه‌ی ۱۲۳ زبان فارسی (۳)، چاپ

۱۳۸۰ در توضیح متمم اسم چنین نوشته‌اند «متمم اسم، خود گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه، هم‌راه اسم می‌آید و توضیحی به آن می‌افزاید» و معتقدند که متمم اسم، وابسته‌ی اسم یا صفت قبل یا بعد از خود است؛ چون متمم اسم می‌تواند هم قبل و هم بعد از هسته‌ی خود بیاید اما در توضیح وابسته‌های پیشین و پسین هیچ اشاره‌ای به متمم اسم نکرده‌اند. این پراکنده‌گویی‌ها ممکن است عده‌ای را به این تصور اندازد که دستورهای تازه تألیف انسجام ندارند. امید است مؤلفان محترم با تنظیم کامل هر بحث و پرهیز از پراکنده‌گویی انسجام خاصی به این اثر تازه تألیف خودشان بدهند.

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

زیر نویس

۱. باطنی، دکتر محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر، تهران، چاپ دهم، ۱۳۷۸، ص ۷۸ تا ۸۰.
۲. باطنی، دکتر محمدرضا، توصیف ساختمان زبان فارسی، امیرکبیر، چاپ دهم، ۱۳۷۸، ص ۱۶.
۳. باطنی، دکتر محمدرضا، نگاهی تازه به دستور زبان، انتشارات آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۰، ص ۱۱۴.
۴. زبان و ادبیات فارسی (۱) و (۲) (عمومی) دوره‌ی پیش دانشگاهی، چاپ چهارم ۱۳۷۷، درس چهارم (کاوه‌ی دادخواه) ص ۱۹.
۵. همان کتاب، درس دوازدهم، ص ۵۹.
۶. زبان و ادبیات فارسی (۱) و (۲) (عمومی) دوره‌ی پیش دانشگاهی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷، درس چهارم (کاوه‌ی دادخواه)، ص ۱۹.